

روشنفکران فرانسه و انقلاب اسلامی ایران

دکتر محمدباقر خرم شاد*

قبل از پرداختن به چگونگی تحلیل موضع‌گیری و برخورد روشنفکران فرانسه با انقلاب اسلامی ایران، شاید بهتر باشد نخست روشن سازیم که مراد از روشنفکر چیست؟ و مقصود از فرد متصف به این صفت کدام است؟ پس با انتخاب چهره‌ها شاخص روشنفکران فرانسوی که درباره انقلاب اسلامی ایران اقدامی نموده و یا سخنی و مقاله‌ای داشته‌اند، به بررسی و تحلیل نظریات آنان می‌پردازیم. در این زمینه، پس از یک بحث کلان، بطور مشخص از چهار روشنفکر مشخص تاریخ معاصر سخن خواهیم گفت. این چهار تن عبارتند از: ژان پل سارتر^۱، میشل فوکو^۲، ریمون آرون^۳ و موريس دوورژه^۴.

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

1- Jean - Paul Sartre

2- Michel Foucault

3- Raymond Aron

4- Maurice Duverger

روشنفکر

"روشنفکر" ترجمه کلمه "انتلکچوئل"^۱ در زبان فرانسه است. مراد ما در اینجا مفهوم اصطلاحی این واژه خواهد بود و نه معنای لغوی آن - معنای روشنفکر در حالت اصطلاحی آن ریشه در زبان فرانسه داشته و فقط در این زبان یافت می شود. البته معادل این کلمه در فرهنگ لغت های انگلیسی نیز آمده است که بدان "انتلکچوئل"^۲ می گویند، ولی در دایرة المعارف های انگلیسی زبان اثری از آن نمی توان یافت: نه در دایرة المعارف رایانه ای "گروlier"^۳ آمریکایی چنین واژه ای یافت می شود و نه دایرة المعارف انگلیسی "بریتانیکا"^۴ برعکس، دایرة المعارف های فرانسوی مفصل بدین واژه پرداخته و تاریخچه پدیداری معنای اصطلاحی آن را به خوبی شرح داده اند.

حتی در فرهنگ لغت های انگلیسی زبان مثل دو نوع متفاوت از "بسترها"^۵ که محصول دو جامعه شاخص انگلیسی زبانان یعنی آمریکا و انگلستان هستند، در ذیل لغت Intellectual توضیحات زیادی دیده نمی شود. بنا به تعریف و بستر آمریکایی روشنفکر کسی است که به کارهای فکری و ذهنی اشتغال دارد... یا کسی که دارای دغدغه، منافع و اشتغالات فکری است... یا فردی که عضو طبقه "اینتلیجنتزیا" می باشد.^۶ مراد از اینتلیجنتزیا در تعریف و بستر عبارت است از: "کسانی که خود را به عنوان طبقه تحصیل کرده و یا آگاه و روشن شده می شناسند، و یا به این عنوان شناخته می شوند".^۶ و بستر چاپ انگلستان می افزاید: "روشنفکر کسی است که به فعالیتهایی مشغول است که نیاز به بکارگیری تفکر دارد. کسی که به کار فکری می پردازد: در مقابل کسی که به کارهای یدی اشتغال دارد (روشنفکران درست مثل کلیه صاحبان حرف و

1- Intellectuel

2- Intellectual

3- Grollier

4- Britanica

5- "Webster's New World Dictionary of American Language" and "Webster's Third New International Dictionary of the English Language Unabridged".

6- Webster's New World Dictionary of the American Language, College Edition, New York, 1960, P. 760.

مشاغل موجود در اجتماع، گروه‌هایی از کارگزاران اجتماعی را تشکیل می‌دهند، کسانی مثل وکلا، اطباء، مهندسين و مدرسين^۱ و در فرهنگ لغت‌های فرانسوی نیز تقریباً معانی مشابه‌ای برای این کلمه ذکر گردیده است. بطور مثال در فرهنگ لغت "روبرت بزرگ زبان فرانسه" آمده است: "روشنفکر کسی است که دارای ذوق و قریحه واضح و آشکار یا پیش از حد و افراطی برای امور ادراکی، ذهنی و عقلی است؛ کسی که در نزد او زندگی و حیات فکری و ذهنی برجسته‌تر حاکم است...؛ یا روشنفکر کسی است که زندگی و وقف امور فکری و عقلی شده است، کسی که در منصب و شغل اجتماعی خود به امور ذهنی و فکری اشتغال دارد"^۲. روبرت تأکید می‌کند که واژه "اتلکتوتل" اخیراً جهت نامیدن و مشخص ساختن نوعی طبقه و کاست اصیل والا ببار به کار می‌رود؛ کسانی که در آزمایشگاهها و کتابخانه‌ها زندگانی می‌گذارند.

این دائرةالمعارفها و پژوهشگران فرانسوی هستند که ابعاد اجتماعی یا به عبارت دقیق‌تر جنبه‌های سیاسی-اجتماعی واژه روشنفکر را مورد مداخله قرار داده و در باب آن به تفصیل داد سخن می‌دهند. برای کشف معنا و مفهوم نوین و مدرن کلمه "اتلکتوتل" در فرانسه، بلاشک بایستی به تاریخچه و سرگذشت آن از اواخر قرن نوزدهم به بعد مراجعه نموده؛ زمانی که امیل زولا^۳ نویسنده و محقق مشهور فرانسوی در شماره ۸۷ روزنامه‌ای با عنوان "مخبر ادبی، هنری و اجتماعی"^۴، اقدام به انتشار "نامه‌ای به آقای فلیکس فور رئیس جمهور"^۵ وقت فرانسه می‌نماید. این نامه سرگشاده تحت عنوان تند و تحریک‌کننده "من متهم می‌کنم"^۶ منتشر می‌شود. این نامه و انتشار آن آغازی است برای تداوم حرکت که طی آن روشنفکران فرانسه ملتزم و متعهد به دخالت

1- Webster's Third New International Dictionary of the English Language Unabridged, Vol. 2, Encyclopaedia Britannica, Chicago, 1976, P. 1174.

2- Le Grand Dictionnaire de la langue française, Tm. V, Le Robert Edition, Paris, 1987, P. 657.

3- Emile Zola

4- "L'Aurore littéraire, artistique, sociale".

5- "Lettre à Monsieur Félix Faure Président de la République".

6- "J'accuse".

جانبدارانه در ماجرای قضایی - سیاسی می‌گردند که در آن از فردی به نام دریفوس^۱ حمایت می‌شود. در این ماجرا روشنفکران که خواهان تجدید نظر در پرونده کاپیتان دریفوس و اعلام بی‌گناهی او بودند، در نقطه مقابل دولت که از رأی صادره مبنی بر محکومیت افسر یهودی تبار ارتش به جرم جاسوسی برای آلمانها دفاع می‌کرد، صف آرایی می‌کنند.^۲ از اینجا به بعد است که مفهوم جدیدی شکل گرفته و تولد می‌یابد: واژه "انتلکنتوئل" علاوه بر بارلغوی دارای مفهومی اصطلاحی نیز می‌گردد.

از آن زمان به بعد، همان‌گونه که دائرةالمعارف لاروس نیز تأکید می‌نماید: "روشنفکر بودن چنین القا می‌کند که نه تنها حرفه و شغل، بلکه دغدغه و اشتغال ذهنی فرد نیز از اندیشه و تأمل باشد".^۳ در نتیجه، امروزه روشنفکران خود را چون گروهی می‌دانند که عضویت در آن و تعلق داشتن بدان مسؤولیتی خاص خود را ایجاب می‌کند. آقای فرانسوا شاتوله در دائرةالمعارف یونیورسالیس چنین ادامه می‌دهد: که روشنفکران کسانی هستند که "فعالانه مسؤولیت و سهم و نقش خود را در مبارزه بر علیه رژیمهایی که به ستم بر اندیشمندان، ادیبان و هنرمندان می‌پردازند، ادا و ایفا نموده و [بدین سان] وارد در

۱- ماجرای کاپیتان دریفوس Dreyfus (۱۸۵۹ - ۱۸۹۵) که در اواخر قرن نوزدهم اتفاق می‌افتد بدین شرح بوده است که در جمهوری سزم فرانسه یکی از افسران یهودی تبار ارتش فرانسه به نام کاپیتان دریفوس متهم به جاسوسی برای آلمانها گشته و در سال ۱۸۹۴ محکوم به اعدام از ارتش و تبعید می‌گردد. کشف حقیقی در ۱۸۹۶ که بیگناهی او را ثابت می‌نمود، منجر به راه افتادن جریانی در جامعه برای تجدید نظر در حکم و پرونده می‌گردد. جامعه به دو دسته عمده تقسیم می‌شود: در یک طرف طرفداران دریفوس قرار می‌گیرند که شامل سوسیالیستها به رهبری ژان ژورس یهودی تبار، رادیکالها، روشنفکران و فراماسونها می‌باشند، که اقدام به تأسیس سازمان "اتحادیه حقوق بشر" می‌نمایند، و در طرف دیگر مخالفان دریفوس شامل ناسیونالیستها، سلطنت طلبان، روحانیون مسیحی و ضد یهودیان هستند که در صدد حمایت از ارتش و مصالح و منافع ملی می‌باشند. چاپ مقاله امیل زولا تحت عنوان "من متهم می‌کنم" در روزنامه "فجر" کلمانسو به سال ۱۸۹۸، آتش منازعه را شعله‌ور نموده و رژیم حاکم را در معرض تهدید جدی قرار می‌دهد. در نتیجه همین بحران بود که یک سال بعد (۱۸۹۹) اختلافی از چپ قدرت را در دست گرفت. در همین سال دریفوس بخشوده شد ولی در سال ۱۹۰۶ بود که او دوباره به خدمت ارتش درآمد.

2- Pascal ary et Jean - Francois Sirinelli, Les Intellectuels en France, de l'Affaire Dreyfus à nos jours, Armand Colin, Paris, 1992, 272 P.

3- La Grande Encyclopédie Larousse, Librairie Larousse, Paris, 1974, P. 6373.

بازی نیروهای سیاسی می‌گردند^۱. در فرانسه چهره‌های سرشناسی چون آندره ژید^۲، آندره مالرو^۳، و ژاک سوتل^۴ از گذشته و افرادی نظیر ژان پل سارتر و میشل فوکو از زمان حاضر، در راستای فعالیت‌های روشنفکری و به جرم دفاع عملی از برخی اهداف و آرمانهای انسانی حتی تا حضور در دادگاهها پیش رفته‌اند.

در ادامه چنین تعریفی می‌توان گفت: روشنفکر فردی است غیر قابل طبقه‌بندی که دارای "یک برنامه سیاسی روشنگرانه و افشاگرانه" است. اینجاست که روشنفکر فعال و پویا از روشنفکر غیر فعال و منفعل، روشنفکر متعهد از روشنفکر ساکت و به عبارت ادبی‌تر روشنفکر هم چون یک "کلمه" و "لغت" از روشنفکر به عنوان یک "مفهوم" و "اصطلاح" جدا می‌گردد. بنا به تعریف آقای شاتوله "آنچه که در وهله اول روشنفکر پویا را در شناخت و آگاهی و نیز در تعریفی که خود از خویش ارائه می‌دهد، متمایز می‌سازد، عبارت است از "موضع‌گیری و جانبداری او" به اعتقاد ایشان زمانی که روشنفکر "متعهدانه وارد و درگیر ماجرابی شده و خطر را به جان می‌پذیرد، از ایستادن در کنار این یا آن "حزب" به مفهوم خاص سیاسی آن خودداری می‌نماید". او در عین شرکت فعال و تنگاتنگ در مسائل و مبارزات سیاسی عصر خود، دائماً خود را سیاسی بیرون از سیاست می‌بیند. روشنفکران "خود را موظف به موضع‌گیری و جانبداری می‌دانند ولی نه جانبداری از یک حزب و بخش خاص و عنوان دار، موضع آنها عدم تعلق و وابستگی به هیچ یک از جریانات و گروه‌هاست، گروه‌هایی که حتی در راستای آرمانهایی تلاش می‌کنند که آرمان آنها نیز می‌باشد، و این به دلیل هر چه بهتر دفاع کردن از آن آرمانها و هر چه بهتر معرفی کردن آنهاست. اگر خواسته باشیم به زمان روان‌شناسی سخن گوئیم، آنان دائماً در حال تردید و رفت و برگشت بین امید و شور و شوق از یک طرف و بدگمانی و بی‌اعتمادی از جانب دیگر هستند^۵."

1- Encyclopædia Universalis, Corpus 9, Paris, 1984, P. 1249.

2- André Gide

3- André Malraux

4- Jacques Soustelle

5- Ibid, P. 1250.

البته استواری و سازش ناپذیری روشنفکر "متعهد" نیز از دیگر خصوصیات اوست. به همین جهت "روشنفکر ذاتاً مخالف قدرت است، یعنی مخالف جامعه‌ای که از شفافیت و حقیقت اجتناب نموده و دوری می‌جوید، در حالی که خود با خونسردی تمام اذعان دارد که اصول بنیادینش در همین جاست. در نتیجه، وظیفه اصلی روشنفکر روشنگری است: یعنی ارزیابی و آشکار سازی شکاف موجود بین ارزشهای تعیین‌کننده شناخته شده توسط "جامعه کلان" - یعنی نظام حاکم - و تحقق قضایی، اداری و اجتماعی آن؛ یعنی بسط و توسعه انتقاد از وضع موجود، با زبان و قلم، و به نام آزادی".

روشنفکران فرانسه و انقلاب اسلامی ایران (بحث کلان)

در یک مطالعه و بررسی کلان می‌توان گفت که عکس العمل و واکنش جامعه روشنفکران فرانسه از قبال مبارزه علیه دیکتاتوری شاه در ایران به سالهای قبل از حرکت انقلابی مردم این کشور (۷۹ - ۱۹۷۸) بر می‌گردد. با رهبری ژان پل سارتر محافل روشنفکری فرانسه از مدتها قبل در کنار مردم ایران از مبارزات آنان علیه رژیم شاه حمایت می‌کردند. نمونه‌ای از آن را می‌توان در سال ۱۹۷۵ یافت که طی آن تعداد قابل ملاحظه‌ای از روشنفکران فرانسه در اطلاعیه‌ای انزجار و نگرانی خود از سرکوب و فشار غیر قابل تحمل علیه هم سخنان خود در ایران را اعلام می‌داشتند.^۱ آنان به طور مشخصی از دو نویسنده روشنفکر ایرانی محکوم شده در دادگاههای رژیم پهلوی یعنی آقایان دکتر علی شریعتی و دکتر غلامحسین ساعدی حمایت می‌کنند.

زمانی که مبارزات مردم ایران در سال ۱۹۷۸ آشکار و گسترده می‌گردد، روشنفکران فرانسه بلافاصله اقدام به تأسیس "کانون فرانسوی دوستی و همکاری با مردم ایران"^۲ می‌نمایند. در ۲۳ فوریه ۱۹۷۸ این تشکیلات طی اطلاعیه مشترکی با "کانون فرانسوی حقوقدانان دموکرات"^۳ حمایت آشکار و علنی خود از سازماندهی مقاومت مردم ایران

1- Ibid, P. 1251.

2- Le Monde, 20 Mars 1975.

3- "L'Association Française de l' Amitié et de Solidarité avec le Peuple d'Iran"

4- "L' Association Française, des Juristes Démocrates".

علیه دیکتاتوری شاه را اعلام می‌دارد.^۱

قریب به یک ماه بعد، جهت دفاع سامان یافته‌تر از مبارزات مردم ایران، ژان پل سارتر اقدام به تأسیس کمیته‌ای به نام "کمیته دفاع از زندانیان در ایران"^۲ می‌نماید. این کمیته در اولین اقدام خود با انتشار اطلاعیه‌ای که به امضای چهره‌های سرشناسی همچون ولادیمیر ژان کلوچ^۳، کلود موریاک^۴، لوران شوراتز^۵ و سیمون دوبووار^۶ می‌رسد، حمایت قاطعانه خود از "یکصد و پنجاه زندانی سیاسی ایرانی را که از ۱۱ مارس [۱۹۷۸] اقدام به اعتصاب غذا علیه شرایط غیر انسانی نگهداری خود نموده‌اند"^۷، اعلام می‌دارد.

به تدریج که مبارزات مردم ایران علیه رژیم استبدادی شاهنشاهی در ایران گسترش یافته و اوج می‌گیرد، محافل روشنفکری فرانسه نیز با سازماندهی هر چه بیشتر و بهتر به حمایت از این مبارزات مردمی می‌پردازد. در دوم ماه می ۱۹۷۸، پنج تشکل بزرگ و شناخته شده روشنفکری فرانسه، شامل "کانون فرانسوی دوستی و همکاری با مردم ایران"، "کانون فرانسوی حقوقدانان دموکرات"، "اتحادیه حقوق بشر"^۸، "حرکت بین‌المللی حقوقدانان کاتولیک"^۹ و "سندیکای وکلای فرانسه"^{۱۰}، طی اطلاعیه‌ای اقدام به افشاگری علیه سوء قصدهای سازمان یافته در تهران می‌نمایند؛ سوء قصدهایی که به تعبیر آنان توسط "گروههای فاشیستی سازمان یافته توسط پلیس" صورت گرفته و انقلابیون مبارز فعال را نشانه گرفته است. این اطلاعیه بطور مشخص حمایت خود از یکی از اعضای کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر و نیز عضو کانون حقوقدانان

1- Le Monde, 23 Février 1978, P.4.

2- "Le Comité de Défense des Prisonniers Politiques en Iran".

3- Vladimir Jankélévitch

4- Claude Mauriac

5- Laurent Schwartz

6- Simone de Beauvoir

7- Le Monde, 22 mars 1978, P.4.

8- "Ligue des Droits de l' Homme".

9- "Mouvement International des Juristes Catholiques"

10- "Syndicat des Avocats de France".

ایرانی را اعلام می‌دارد.^۱

زمانی که در طول مبارزات مردم ایران طی سالهای ۷۹-۱۹۷۸، اقدامات رژیم شاه علیه حرکت انقلابی مردم ایران سخت شده و رژیم مانع از انتشار اطلاعات و اخبار فشار و سرکوب خود در محافل بین‌المللی و خارج از کشور می‌گردد، کانون فرانسوی دوستی و همکاری با مردم ایران اقدام به انتشار حقایق جامعه ایران جهت روشن سازی افکار بین‌المللی می‌نماید. به طور مثال، در ۲۱ ژوئن ۱۹۷۸، این کانون طی اطلاعیه‌ای که در روزنامه لوموند فرانسه منتشر می‌شود، خبر از "آتش سوزیهای شدید و خطرناک در زندان اصفهان و زندان قصر تهران می‌دهد که در روزهای جمعه ۱۶ و شنبه ۱۷ ژوئن اتفاق افتاده‌اند".^۲ چند هفته بعد مجدداً همین کانون جریان کشته شدن سربازی را که در تبریز به علت سرپیچی از فرمان افسران مافوق و خودداری از تیراندازی به سوی مردم تظاهرکننده در روز ۱۸ فوزیه ۱۹۷۸ در این شهر تیر باران شده است، به اطلاع عموم می‌رساند.^۳

بعد از واقعه "جمعه سیاه" یا "جمعه خونین" در تهران که طی آن تعداد زیادی از تظاهرکنندگان در میدان ژاله این شهر قتل عام شدند، جامعه روشنفکری فرانسه در کنار محافل سیاسی و سندیکایی عکس‌العمل و موضع‌گیری شدیدی علیه "سیاست خشونت و سرکوب رژیم ایران"^۴ می‌نماید. از میان تشکلهای متعددی که در این زمینه فعالانه عمل کردند می‌توان به "فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر"^۵ و سازمان "همیاری مردمی فرانسه"^۶ اشاره کرد.

در میان محافل روشنفکری فرانسه مجموعه تشکلهای وکلای این کشور فعالیت از سایر سازمانها و تشکیلات برای مقابله و مبارزه با فشار و سرکوب رژیم شاهنشاهی ایران موضع‌گیری و اقدام می‌کند. در همین راستا، "سازمان بین‌المللی حقوقدانان

1- Le Monde, 3 mai 1978, P.3.

2- Le Monde, 21 juin 1978, P.6.

3- Le Monde, 12 juillet 1978, P.6.

4- Le Monde, 10 - 11 Septembre 1978, P.

5- "Fédération International des Droits de l' Homme".

6- "Secours Populaire Français".

کاتولیک" یکی از وکلای به نام خود در پاریس را جهت بررسی و ارزیابی شرایط مبارزین و زندانیان سیاسی به ایران می‌فرستد. خانم مادلین لوف ورنو^۱ در نخستین روز ماه مارس ۱۹۷۸، در بازگشت طی گزارشی در مقابل کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در ژنو به افشاگری می‌پردازد. او "جو ترور" حاکم بر ایران و نیز "شکنجه سازمان یافته و مداوم" در این کشور را که توسط پلیس شاهنشاهی جهت "ایجاد رعب و وحشت در میان مردم" صورت می‌گیرد، به اطلاع جامعه بین‌المللی و سازمان ملل می‌رساند.^۲ دو ماه بعد در مذاکرات بین‌المللی بروکسل، تعداد زیادی از وکلا به افشاگری در خصوص "وخامت فشار و سرکوب علیه روشنفکران"^۳ در ایران می‌پردازند. در ۲۳ نوامبر ۱۹۷۳، دو تن از وکلای اعزامی به ایران طی یک مصاحبه مطبوعاتی خبر از بهبود روند محاکمات و رفتار بازندان سیاسی در این کشور می‌دهند. با این حال خانمها اشمیدلین^۴ و تیری فاگارت^۵ شدت گرفتن مجدد فعالیت‌های پلیس سیاسی [ساواک] و گسترش بازداشتها از زمان به روی کار آمدن حکومت نظامی در ۶ نوامبر ۱۹۷۸ را مورد تأکید قرار می‌دهند. آنان اعلام می‌کنند که "تنها در شهر تهران در خلال ۱۵ روز از مرز هفتصد نفر گذشته است، و این در حالی است که از تعداد بازداشت شدگان در شهرستانها آماری در دست نیست".^۶

بدینسان حوادث و وقایع انقلاب اسلامی ایران به یکی از دغدغه‌های اصلی و مشغله‌های ذهنی درجه اول روشنفکران فرانسه تبدیل می‌گردد. اینک در قالب یک مطالعه و تحلیل خرد، ما در اینجا به ارزیابی عکس العمل چهارتن از روشنفکران و اندیشمندان نامی فرانسه در قبال انقلاب اسلامی ایران می‌پردازیم.

1- Mme Madeleine Laufe - Verno.

2- Le Monde, 3 mars 1978, P.7.

3- Le Monde, 10 mai 1978, P.4.

4- Schmidlin

5- Thierry Fagart

6- Le Monde, 25 novembre 1978, P.6.

ژان پل سارتر^۱

موضع‌گیری متعهدانه فیلسوف بزرگ فرانسوی و حمایت او از مردم ایران در مبارزه‌شان علیه رژیم دیکتاتوری شاه حداقل به سال ۱۹۷۵ باز می‌گردد؛ زمانی که او به همراه سیمون دوبووار و تعداد قابل توجهی از روشنفکران فرانسه اعلامیه‌ای را به حمایت از دو تن از نویسندگان در بند ایرانی امضا می‌کند. جهت محکوم نمودن اقدام رژیم شاه و حمایت از نویسندگانی که توسط این رژیم دستگیر نشده بودند، نویسندگان امضاکننده اعلام می‌دارند که از فشار و سرکوب سختی که دو تن از همکاران ایرانی آنان، علی شریعتی و غلامحسین ساعدی را نشانه گرفته است، عمیقاً متأثر خشمگین هستند.^۲ روشنفکران فرانسه با انتقاد از عملکرد دولت خود چنین ادامه می‌دهند که: "در این دوران ماه عسل بین دولت فرانسه و ایران - این کشور افسانه‌ای که در آن در خلال سه سال دوستان تن اعدام شده و در زندانهای آن حدود چهل هزار زندانی سیاسی در حال از دست رفتن - ما روشنفکران فرانسه دعوت به بسیج و اقدام برای آزادی دو نویسنده می‌نماییم".^۳ این دعوت و موضع‌گیری صریح و جانب دارانه یر شاه ایران بسیار سخت آمده و طی پیامی که به ژان پل سارتر می‌فرستد از او می‌خواهد که به امور شخصی خود پرداخته و کاری به کار شاه و ایران نداشته باشد.

در سال ۱۹۷۸ هنگامی که مبارزات مردم ایران علیه رژیم استبدادی شاه علنی شده و گسترش می‌یابد، این سارتر است که جهت دفاع از ملت ایران در مبارزه‌ی خویش علیه سرکوب و خشونت رژیم دیکتاتوری شاه اقدام به تأسیس کمیته‌ای برای دفاع از زندانیان

۱- ژان پل سارتر (۱۹۸۰ - ۱۹۰۵) فیلسوف و نویسنده معروف معاصر فرانسوی است. که از متفکرین اگزیستانسیالیست محسوب می‌گردد. او تحت تأثیر فیلسوفان بزرگی چون هگل، مارکس، هوسرل و هابزگر بوده است. او در آثار خود به تحلیل و بررسی شرایط واقعی و عینی‌ای می‌پردازد که در آن بشر برای آزادی خود اقدام کرده و فعالیت خود را سازمان می‌دهد. سارتر دارای آثار متعددی است. علاوه بر فیلسوف و نویسنده بودن، او از جمله کسانی بود که در زمان خود به طور فعال در جریان‌ات سیاسی بین‌المللی دخالت نموده و فعال بود. شهرت او از هر دو جهت است. از جنگهای ویتنام گرفته تا جنگ الجزایر و انقلاب اسلامی ایران آثار مبارزات و تلاشهای سیاسی او کاملاً مشهود است.

2- Le Monde, 20 mars 1975.

سیاسی در ایران می‌نماید. در واقع رهبری اقدامات روشنفکران فرانسه علیه رژیم شاه و برای حمایت از ملت ایران با ژان پل سارتر بوده است. این اوست که با انتشار اطلاعیه‌های افشاگرانه حقایق وقایع ایران را به جهان خارج بازگو می‌کند.

در روز ۹ سپتامبر ۱۹۷۸ یعنی درست یک روز بعد از "جمعه سیاه" میدان ژاله تهران، سارتر به عنوان رئیس کمیته دفاع از زندانیان سیاسی در ایران، اطلاعیه تندی صادر کرده و در آن خواهان "خروج شاه از ایران برای توقف ریخته شدن این همه خون"^۱ در این کشور می‌گردد.

بدینسان می‌توان ادعا کرد که از میان روشنفکران فرانسه و حتی جهان، سارتر جلوتر، بیشتر و فعالتر از همه در کنار مردم ایران ایستاده و از مبارزات آنان علیه رژیم شاه حمایت می‌نماید. او با افشاگرها و بسیج به موقع افکار عمومی و محافل روشنفکری فرانسه، مجامع بین‌المللی را نسبت به وقایع ایران حساس نموده و ضمن اعمال فشار روانی بر رژیم شاه خدمت قابل توجهی به جبهه مبارزین ضد شاه می‌نماید.

میشل فوکو^۲

از اولین جاهایی که نام فوکو در مسائل ایران و مبارزات مردم این کشور علیه استبداد به چشم می‌خورد، همان سال ۱۹۷۵ است که او نیز در کنار سارتر به امضای اطلاعیه مذکور می‌پردازد. از آن پس تقریباً هر جا نام سارتر بوده، نام فوکو نیز در کنار آن آمده است.

تا اینکه در شهریور ۱۳۵۶ یعنی درست در زمانی که مبارزات انقلابی مردم ایران در

1- Le Monde, 12 Septembre 1978, P.3.

۲. میشل فوکو (۱۹۸۲ - ۱۹۲۶) از فیلسوفان نامدار و روشنفکران متعهد معاصر فرانسه است که هم به دلیل آثار برجسته و بدیع خود در حوزه فلسفه و جامعه‌شناسی شناخته شده است و هم به جهت احساس نهمد و التزامی که در جریانات سیاسی بین‌المللی به نفع ستم‌دیدگان داشته است. از او آثار برجسته فراوانی بر جای مانده است که جهت‌گیری نهایی آنها به سوی سیاست و اخلاق و معنویت در آن و در جامعه بشری است؛ "تاریخ جنون"، "تولد درمانگاه"، "کلمات و اشیاء"، "پاسان‌شناسی معرفت" و "تاریخ جنسیت" از جمله آنهاست.

حال اوج‌گیری تام و تمام است او به درخواست یک روزنامه ایتالیایی شخصاً به ایران مسافرت کرده و گزارش‌های عمیق برای این روزنامه تهیه و ارسال می‌دارد. علاوه بر این مقالات گزارش گونه که در ایتالیا منتشر می‌شود، فوکو دو مقاله و مصاحبه علمی مستقل نیز به زبان فرانسه انتشار می‌دهد.

برای فوکو به عنوان یک روشنفکر متمهد چپ‌گرا دو چیز در انقلاب اسلامی ایران جالب توجه و مهم است: بدیع بودن آن از یک طرف و منحصر به فرد بودن آن از جانب دیگر. بدیع بودن این انقلاب بدان دلیل است که بر خلاف سایر انقلابات شناخته شده جهان، در این انقلاب هیچ یک از دو خصوصیت کلاسیک حرکتهای انقلابی مشاهده نمی‌شود: در این انقلاب می‌توان از "مبارزات طبقاتی" سخن راند و نه از "یک طبقه انقلابی یشرو" نشانی یافت. در این انقلاب حتی "جبهه بندی اجتماعی" هم وجود نداشت. آنچه که در سایر انقلابات از آن به عنوان "دینامیک سیاسی" یاد می‌شود نیز در این انقلاب به چشم نمی‌خورد: در انقلاب اسلامی مردم ایران "نه یک طبقه خاص، نه یک حزب معین، نه یک ایدئولوژی سیاسی مشخص و نه یک دسته ویژه از پیشگامان انقلابی که با خود همه مردم را به داخل جریان [انقلاب] بکشاند،^۱ دیده نمی‌شود.

برخلاف سایر انقلابات موجود، وقوع انقلاب اسلامی ایران را نمی‌توان با انگیزه‌های اقتصادی و مادی مرتبط دانسته و تحلیل نمود. دلیل فوکو بر این مدعا آنست که "مشکلات اقتصادی که ایران در این زمان در حال تجربه آن بود به اندازه‌ای مهم و بزرگ نبود که در نتیجه آن، صدها هزار و بلکه میلیونها ایرانی به خیابانها ریخته و با سینه‌های عریان به مقابله با مسلسلها پردازند". حرکت انقلابی مردم ایران "شورش و قیام همه یک ملت بر علیه قدرتی بود که بر آن ستم می‌کرده است"^۲.

منحصر به فرد بودن انقلاب اسلامی ایران نیز در این نکته نهفته است که این انقلاب

1- Michel Foucault, "L'esprit d'un Monde Sans esprit", in Pierre Blanche et Claire Briere, Iran: la révelution au nom de Dieu, Paris, Seuil, 1980, P. 228.

2- Ibid, P. 233.

اسلامی شکل و محتوی دینی و مذهبی بود؛ و این شکل و محتوی نه امری عارضی و اتفاقی بلکه واقعیتی اصیل و ذاتی به حساب می آید. آنچه که در خلال انقلاب اسلامی در ایران اتفاق افتاد "عملی بود سیاسی - حقوقی که در قالب و درون آئین مذهبی و به صورتی دسته جمعی صورت پذیرفت".^۱

به اعتقاد فوکو مردم ایران در انقلاب خود، قبل از هر چیز و هر کس به سراغ خود رفته و حرکت خود را با انقلابی درونی از خویش خویش آغاز کردند. آنان با باز یافتن خویش در چارچوب ارزشها و اصول شیعی خود به سراغ نوعی معنویت‌گرایی در همه ابعاد و شؤون زندگی رفتند. در اینجا بود که دین الهام بخش معنویت در سیاست و جامعه گشته و به بسیج مردم می پردازد. درست همین جاست که دین دیگر نه "افیون ملت‌ها" بلکه "امید جهانی ناامید"^۲ است. دین در انقلاب اسلامی ایران به مردم ناامید این کشور امید داده و آنان را در خروج از وضعیت نامطلوب یاری رسانده و به سوی آینده‌ای مطلوب رهنمون می‌گردد.

در جستجوی چرایی انقلاب اسلامی، فوکو با توسل جستن به یک روش پیمایشی و میدانی به این نتیجه می‌رسد که مردم ایران با هدف برقراری "حکومت اسلامی"^۳ دست به انقلاب زده‌اند. مراد از حکومت اسلامی در روش پیمایشی فوکو همان معنا و مفهومی است که مردم انقلابی ایران خود بدان می‌دهند. در این قرائت مردمی، حکومت اسلامی از یک طرف "حرکتی است که تلاش آن دارد تا به ساختارها و نهادهای سنتی جامعه اسلامی نقش دائمی و تعریف شده در زندگی سیاسی" آنان عطا نماید؛ و از جانب دیگر "حرکتی است که این امکان را فراهم خواهد ساخت تا ابعادی معنوی در زندگی سیاسی وارد شود، بگونه‌ای که دیگر زندگی سیاسی [نه تنها] مانعی برای معنویت‌گرایی نباشد، بلکه به کانون معنویت، به فرصت و سبب پیدایی و ظهور آن و بالاخره به عامل پدید

1- Ibid

2- Ibid, P. 234.

3- Michel Foucault, "A quoi rêvent les iraniens?", Le Nouvel Observateur, N. 727, 16-22 octobre 1978, P.48.

آورنده و تغذیه کننده آن تبدیل می گردد^۱.

بدین ترتیب، فوکو عنصر اصلی پدید آورنده و به پیش برنده و نیز بقا و دوام آینده انقلاب اسلامی ایران را در عنصر دین می یابد. ایرانیان در انقلاب خود با تکیه بر دین به "اراده سیاسی" خاصی دست می یابند. این اداره سیاسی از آن جهت خاص است که تلاش آن دارد تا مسائل روز جامعه ایران و ساختارها و نهادهای تجزیه ناپذیر اجتماعی و مذهبی آن را سیاسی نماید. ویژگی این اراده سیاسی هنگامی بارزتر می شود که می بینم ایرانیان انقلابی مسلمان با این اراده خاص در صدد گشودن بعدی معنوی در سیاستند. به اعتقاد فوکو رویه انقلاب اسلامی ایران "در معنویت گرایشی سیاسی" آن نهفته است. بدیع بودن و منحصر به فرد بودن این انقلاب می تواند در این نکته خلاصه شود که این "معنویت گرایی سیاسی" در چار چوب یک "عقلانیت سیاسی" خاص صورت می گیرد. انقلاب اسلامی ایران نوعی معنویت گرایی را با شکلی از عقلانیت در هم آمیخته و به استخدام سیاست در می آورد. ایرانیان در انقلاب اسلامی خود به سراغ تأسیس "رژیم جدیدی از حقیقت" رفته و نوع نوینی از حکومت را پایه ریزی می کنند که در آن راهی برای معنویت در سیاست گشوده می شود^۲.

ریمون آرون^۳

تحلیل ریمون آرون از انقلاب اسلامی ایران بر دو محور عهده استوار است: از یک طرف او همچون یک متخصص کلاسیک علوم سیاسی، علل انقلاب ایران را در ماهیت

1- Ibid, P.49.

2- Ibid.

۳. ریمون آرون (۱۹۸۳ - ۱۹۰۵) فیلسوف و جامعه شناس فرانسوی همچون هم دوره ای خود ژان پل سارتر از فارغ التحصیلان دانشسرای عالی پاریس بوده است. آرون در مقام علمی تا جایی پیش می رود که صاحب کرسی جامعه شناسی در دانشگاه سوربن شده و به عضویت آکادمی علوم اجتماعی و سیاسی فرانسه در می آید. او نیز از روشنفکران متعدد و صاحب موضع بوده است. آرون در حوزه های تاریخ، فلسفه، اقتصاد، جامعه شناسی، سیاست و روابط بین الملل و حتی در روزنامه نگاری از چهره های شناخته شده جهانی است. آثار بر جای مانده از او حدود چهل کتاب و تعداد بسیار زیادی مقاله است که از جمله کتابهای او می توان به "درآمدی بر فلسفه تاریخ"، "جامعه شناسی معاصر آلمان"، "مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی"، "نیروهای طبقاتی: درسهای تازه درباره جوامع صنعتی"، "دموکراسی و نظامهای توتالیتر"، "زنجیره جنگها و صلح و جنگ بین ملتها" اشاره کرد.

استبدادی رژیم پهلوی جستجو می‌نماید؛ و از جانب دیگر به عنوان متخصص روابط بین‌الملل و مسائل استراتژیک جهان، موقعیت ژئوپولیتیک و استراتژیک ایران را مورد توجه قرار داده و در نظریات خود از آن بهره می‌جوید.

به اعتقاد آرون سلسله پادشاهی استبدادی پهلوی، خصوصاً رژیم شاه "برای همیشه مورد اعتراض و مخالفت بوده است"^۱. این اعتراض و مخالفت دائمی بدان جهت بوده که این رژیم به تدریج اغلب گروه‌های اجتماعی را از خود متنفر نموده و آنان را از دور نظام سیاسی حاکم پراکنده می‌سازد. بر اساس تحلیل جامعه‌شناس فرانسوی، در یک روند تدریجی و تاریخی کلیه طبقات اجتماعی در جبهه مخالف شاه به پیوسته و با هم ائتلاف می‌نمایند، زیرا پادشاه آنها را یکی پس از دیگری از خود رانده و از دور خود پراکنده می‌سازد؛ "او زمینداران بزرگ را با تقسیم اراضی خود به ورشکستگی می‌کشانند، روحانیت را با آمریکایی‌گرایی جنجالی و افراطی خود منزجر می‌نماید، دانشجویان و روشنفکران را زیر فشار سخت سانسور و خشونت بی‌رحمانه پلیس خود خفه می‌کند، بازار را با از بین بردن برخی از نقشها و کارکردهای سنتی‌اش از خود ناراضی می‌سازد و بالاخره توده‌های شهری مهاجر را که از روستاها آمده و در شهرها به نیمه کارگران بی‌بهره از ثروتهای نفتی تبدیل شده بودند"^۲، به صف مخالفان می‌راند.

به نظر آرون آنچه که در چنین شرایطی آتش انقلاب را در جامعه ایران شعله‌ور می‌سازد، سیاست آزاد سازی یا فضای باز سیاسی شاه بوده است. در واقع آنگونه که در نظریات انقلاب نیز شناخته شده است "اعتراضات مردمی که برای مدتی طولانی سرکوب شده باشند، هنگامی که قدرت حاکم به آنها اجازه فرصت ابراز وجود و اظهار نظر بدهد، خطر انفجار را در پی خواهد داشت"^۳.

1- Raymond Aron, "Le shah, le Peuple et l'armée", L' Express, N. 1419, 18-24 Septembre 1978, P. 119.

2- Raymond Aron, "La Sérénité des autruches", L' Express, N. 1437, 20-26 janvier 1979, P.57.

3- Raymond Aron, L' Express, N. 1419, P.1919.

بنا به تحلیل آرون، بر عکس آنچه که در یونان عصر کنستانتین کارامانیلیس^۱ و در اسپانیای بعد از فرانکو^۲ اتفاق می افتد، تلاشها و اقدامات انجام شده برای آزاد سازی بعد از یک دوران طولانی استبداد و خفقان در ایران به یک شکست بزرگ و کامل می انجامد. زیرا استراتژی اختیار شده برای این کار نامناسب و "مسخره آمیز"^۳ بوده است.

در یک قاعده کلی "آزاد سازی یا آزادی گرایی در یک رژیم استبدادی به همان اندازه که به هنر سیاسی نیازمند است، به مانورهای استادانه استراتژیک در مواقع عقب نشینی نیز وابسته است"^۴. ولی آنچه که در ایران اتفاق افتاد عبارت بود از اینکه یک رژیم استبدادی با اصطلاحات اعطایی خود می خواهد مانع از تداوم و گسترش شورشهای خیابانی شود. این در حالی است که آتش خشم ملت شعله کشیده و خیابانها بستر جریان سیل خشم ملت گردیده اند. چنین اقداماتی در چنین موقعیت و شرایطی نه تنها دیر، بلکه خطرناک است؛ زیرا "هنگامی که عصبانیت و خشم توده ها را به داخل خیابانها می کشاند، دیگر دادن امتیاز به هیچ نمی آید، بلکه برعکس به تضعیف هر چه بیشتر قدرت سیاسی مورد اعتراض کمک می کند. قبل یا بعد از شورشها یک پادشاه مستبد می تواند با دادن امتیازاتی سلطنت خود را تقویت و تثبیت نماید. [در حالی که] در جریان شورشها دادن امتیاز رئیس حکومت را بی اعتبار می سازد. [رئیس حکومتی] که علی رغم

۱- کنستانتین کارامانیلیس (Constantin Karamanlis) سیاستمدار یونانی متولد ۱۹۰۷ است که از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۳ نخست وزیر یونان شده و بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵ و نیز ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ ریاست جمهوری این کشور را عهده دار می گردد.

۲- ژنرال فرانکو (Franco / ۱۸۹۵ - ۱۸۹۲) سیاستمدار اسپانیایی است که بعد از رهبری شورشهای ملی گرا بر علیه جمهوری خواهان و پیروزی بر آنها در سال ۱۹۳۹ یک رژیم اقتدارگرای کاتولیک در اسپانیا برقرار می نماید. او از سال ۱۹۴۷ به بعد با تبدیل رژیم سیاسی اسپانیا به یک رژیم پادشاهی همچون یک پادشاه مطلقه بر اسپانیا حکم می راند.

3- Raymond Aron, "Le prophète désarmé", L'Express, N, 1441, 17-23 février 1979, P. 89.

4- Raymond Aron, L'Express, N, 1419, P, 119.

جلال و جبروت چند روز قبل خود بزودی تبدیل به پادشاهی تنها و بی‌کس می‌گردد که دیگر نه گارد شاهنشاهی محافظشی به کار می‌آید و نه از غرش هواپیماهای بالای سرش کاری ساخته است^۱. و در ایران سالهای ۷۹-۱۹۷۸ اینچنین شد.

آرون در تحلیل خود از جامعه ایران در آستانه انقلاب، سخن از شکافهایی می‌راند که به لحاظ گوناگون جامعه را به قطبهای دوگانه متعدد تقسیم نموده است. در ۱۹۷۸ ایران کشوری است بدون انسجام اجتماعی که در آن تضادها و تقابلهای دوگانه بین گروههای کوچک و بزرگ اجتماعی اوج گرفته است. به نظر آرون جامعه ایران دوران انقلاب را می‌شد براحتمی "بین سنت‌گرایان و غرب‌گرایان، بین اکثریت توده مردم و اقلیت نور چشمی‌ها و بین ملاها [روحانیت] و تکنوکراتها^۲ تقسیم شده یافت. ولی نکته جالب توجه و قابل مطالعه در این حرکت انقلابی آن است که نه کمونیستهای حزب توده با آن همه سابقه تشکیلاتی و انسجام، و نه تکنوکراتهای جبهه ملی با آن همه قدمت و شهرت، هیچ کدام جریان‌دار حرکت انقلابی مردم ایران نیستند. بلکه این آیت الله خمینی است که "صاحب اختیار خیابانها و انبوه توده‌هاست"^۳. و این هم اوست که در نهایت همچون یک "پیامبر بی سلاح"^۴ بر سلاحهای مدرن و تکنولوژیک ارتش قدرتمند شاه فائق می‌آید.

همان‌گونه که میشل فوکو با الهام از انقلاب اسلامی ایران جمله و توصیف مشهور مارکس در خصوص دین و نقش اجتماعی - سیاسی آن مبنی بر "افیون ملتها" بودن را با اطلاق "امید جهانی ناامید" بر آن تکمیل و تصحیح می‌نماید؛ آرون نیز در صدد بر می‌آید تا با تکیه بر واقعیات شگفتی ساز و اعجاب آفرین این انقلاب، جمله‌ای از ماکیاول را تصحیح و تکمیل نماید. ماکیاول در جمله‌ای قصار می‌گوید که حتی "پیامبران بی سلاح [هم] نابود می‌شوند"، آرون می‌گوید با توجه به آنچه که در ایران انقلابی گذشت بایستی

1- Raymond Aron, L' Express, N: 1441, P. 89.

2- Raymond Aron, L' Express, N. 1419, P. 119.

3- Raymond Aron, L' Express, N. 1437, P. 54.

4- Raymond Aron, L' Express, N. 1441, P. 89.

اکنون این جمله را چنین ادامه داد که حتی "پادشاهان مسلح نیز تلف می‌شوند".^۱ گذشته از ریشه‌یابی انقلاب اسلامی ایران در بیگانگی طبقات مختلف اجتماعی از نظام سیاسی و دور شدن تدریجی آنان از طبقه سیاسی حاکم، و تحلیل اوج‌گیری انقلاب به دلیل ایجاد فضای باز سیاسی با شیوه و روشی نامناسب در پی یک دوران طولانی اختناق و خفقان، و نیز نسبت دادن چرایی و چگونگی جریان انقلاب به شکافهای اجتماعی فعال و تعیین‌کننده که در آستانه انقلاب جامعه ایران دچار آن بوده است به آرون در ادامه بررسی خود بر مطالعه چرایی و چگونگی شکل مذهبی این انقلاب می‌پردازد. برای او تفوق آیت الله خمینی در رهبری انقلاب بر سایر رهبران موجود در ابوزیسیون شاه که شناخته شده‌تر نیز بوده‌اند، جالب توجه و قابل تأمل است. در ریشه‌یابی علل جهت‌گیری مذهبی انقلاب ایران آرون چنین استدلال می‌کند که "شورش نهاد روحانیت شیعه علیه قدرت سیاسی مرکزی ریشه در سنت‌های ایرانی دارد". البته علاوه بر این عامل سنتی و تاریخی، آرون در تحلیل و بررسی خود به عوامل روز نیز پرداخته و چنین ادامه می‌دهد که "در یک جامعه نامتعادل بدلیل نوسازی "وحشی" در پیش گرفته شده، مذهب ملی یعنی تشیع، سخنگو، سازمان‌دهنده و تهییج‌کننده مردم در نفی غرب می‌گردد. غربی که روح ملی آنان را مورد تجاوز قرار می‌داد، تغذیه‌کننده فساد بود و فراهم آورنده هر چه بیشتر فقر بود تا ثروت".^۲

آرون به عنوان یک استراتژیست جهانی به عواقب و پیامدهای بین‌المللی چنین انقلاب اسلامی نیز توجه دارد. به نظر او "ایران دارای جایگاه و موقعیت ژئوپولیتیک حیاتی و در عین حال شکننده است".^۳ این موقعیت تا بدان حد برای غرب حیاتی است که حتی "تصور به روی کار آمدن یک رژیم ضد غرب در ایران نیز ترس آور" می‌باشد. او وقوع انقلاب اسلامی در ایران را پدیده‌ای می‌بیند که "موازنه جهانی را به مخاطره

1- Ibid.

2- Ibid.

3- Ibid.

4- Raymond Aron. L' Express, N. 1419, P. 119.

خواهد افکند^۱.

موریس دوورژه^۲

تحلیل دوورژه از انقلاب اسلامی ایران، تحلیل یک سیاست شناس کلاسیک است. او در گام اول به ارزیابی رژیم پهلوی پرداخته و سپس علل عدم مشروعیت و مقبولیت آن در میان طبقات مختلف را شرح می دهد تا در پایان به چرایی وقوع انقلاب مردمی در این کشور بپردازد. به نظر دوورژه رژیم شاه از مدتها قبل - حداقل از زمانی که شاه پس از فرار به خارج از کشور مجدداً به ایران باز می گردد، یعنی از ۲۵ سال قبل - تجسم و مظهر یک "استبداد نظامی"^۳ بوده است. یک حکومت مطلقه نظامی که از "کوچکترین حمایت مردمی بی بهره بوده است". دلیل این امر را سیاست شناس فرانسوی چنین خلاصه می کند که "سلسله پهلوی در ایران از همان آغاز منفور بوده است"^۴.

رژیم شاه طی اقداماتی فاصله خود با مردم و طبقات مختلف اجتماعی را بیشتر کرده و به انزوای خود و نفرت مردم می افزاید. شاه طی سالهای حاکمیت خود "به دلیل خلع مصدق با ناسیونالیستها به هم می زند، به واسطه اصلاحات ارضی ۱۹۶۲ با زمینداران بزرگ در می افتد، با سیاستها و اقدامات لائیک و مدرنیست روحانیت سنت گرا را ناراضی می کند، به خاطر تبعیت توده مردم از روحانیت شیعه آنها نیز ناراضی می شوند، و [بالاخره] به جهت فشار و سرکوب مخالفان، لیبرالها را نیز از خود می راند". در نتیجه، در آستانه انقلاب اکثریت طبقات اجتماعی و مردم بر رژیم هستند تا با رژیم. دوورژه در طبقه را از این قاعده مستثنی می کند، این دو طبقه عبارتند از "تکنوکراتها و تاجران تازه به

1- Ibid

۲- موریس دوورژه (متولد ۱۹۱۷) از حقوقدانان و سیاست شناسان مشهور فرانسوی است که دارای آثار متعدد و شناخته شده ای در زمینه علوم سیاسی و جامعه شناسی سیاسی است از جمله آثار او می توان به "اصول علم سیاست"، "احزاب سیاسی" و "جامعه شناسی سیاسی" اشاره کرد.

3- Maurice Duverger, "Le despotisme militaire", Le Monde, 12 septembre 1978, P. 1 et 3.

4- Ibid

دوران رسیده دلال^۱، بر خلاف طبقات دیگر که بسیار از رژیم و شاه فاصله گرفته بودند، این دو طبقه بدین دلیل در اطراف او باقی می ماندند که سود کلانی از قبل رژیم خصوصاً طی سالهای شکوفایی نفتی که درآمد و رشد اقتصاد ایران رشد فوق العاده ای می یابد - به جیب می زدند.

دوورژه تلاشهای شاه برای ایجاد برخی اصلاحات سیاسی را ندیده نمی گیرد ولی همه آنها را معیوب و ناکارآمد ارزیابی می کند. مهمترین این اصلاحات اقدامات شاه برای تأسیس و راه اندازی چهار حزب سیاسی متوالی در طول بیست سال بوده است: دو حزب سلطنت طلب در ۱۹۵۷ [حزب ملیون و حزب مردم]، یک حزب تکنوکراتیک در ۱۹۶۴ [حزب ایران نوین]، حزب واحد رستاخیز در ۱۹۷۵. در تحلیل دوورژه کلیه این احزاب رسمی و دولتی یک هدف بیشتر نداشتند و آن عبارت بود از تسهیل نفوذ و سلطه رژیم بر مردم. به همین دلیل گاه حتی این احزاب جز نام وجود خارجی عینی نداشتند و در عمل حضور آنها به هیچ وجه ملموس و قابل مشاهده نبود^۲.

بدین ترتیب دوورژه علت اصلی انقلاب را در ماهیت استبدادی و نظامی رژیم شاه جستجو می کند؛ آنچه که شاه را به یک دیکتاتور نظامی بدون پشتوانه و جایگاه مردمی تبدیل می نماید. برای دوورژه رژیم شاه تجسم و مصداق عینی همانی است که در قرن هجدهم آنرا "استبداد خردمند"^۳ می نامیدند: "خردمند" بدین جهت که هدف رژیم شاه عبارت از تأمین و تضمین یک نوسازی اقتصادی شتابان بوده است؛ و "استبداد" بدین دلیل که قدرت سیاسی شاه در فقدان هر گونه مشروعیت شناخته شده و مقبول توسط شهروندان، بر فشار و سرکوب و نیز ظلم و ستم استوار بود^۴.

1- Ibid

2- Ibid.

3- "Despotisme éclairé"

4- Ibid, P. 3.